

بلوچستان



۹۸
حلقہ مطالعاتی
فلسفہ اخلاق

حلقہ مطالعاتی فلسفہ اخلاق
باحضور دکترا محسن جواد

نظریہ های اخلاقی بر مبنای کتاب Living Ethics

شنبه ها. ساعت ۱۶

ق.م. بلوار امپن. کوچه ۱۳.

انڈھای کوچہ سمت راست بلاک ۲۲۱

خانہ اخلاق رٹھوان جوان

جلسه ۵ حلقه مطالعاتی

فلسفه اخلاق

نظریہ های اخلاقی بر مبنای کتاب

Russ Shafer- اثر living ethics

Landau

دکترا محسن جواد

شنبه ۱۸ آبان ماه ۹۸

به قلم: علی علیزاده

چکیده:

نویسنده در این بخش از کتاب به بیان سه استدلال در دفاع از خودگرایی می‌پردازد. در جلسه‌ی پیش نخستین استدلال مورد نقد و بررسی قرار گرفت. در این جلسه به دو استدلال دیگر که با استفاده لیبرتاریسم^۱ و اگوتیزم^۲ روان‌شناختی در صدد دفاع از اگوتیزم اخلاقی هستند، پرداخته می‌شود.

استدلال دوم مدافعین خودگرایی

نویسنده در این بخش سه استدلال در دفاع از خودگرایی ارائه داده است. او دومین استدلال خود را از مفهوم لیبرتاریسم گرفته است. لیبرتاریسم بیش از هر چیز یک دیدگاه سیاسی در فلسفه‌ی سیاسی است. لیبرتاریست‌ها معتقدند که ما در قبال دیگران تعهدی نداریم، مگر دو حالت:

۱. خودمان به شکلی ارادی و داوطلبانه بخواهیم به دیگران کمک کنیم.

۲. بخواهیم نقصی را که به مال کسی وارد کرده‌ایم، جبران کنیم؛ مثلاً اگر پول کسی را از بین برده‌ایم، برای جبران آن متعهد شویم.

بنابراین ما در دو حالت تعهد اخلاقی داریم که به دیگران کمک کنیم: حالت اول مربوط به **consent** و قبول خودمان است و حالت دوم در جایی است که در قبال کسی متعهد به ادای دینی، قولی، وعده‌ای و ... شده‌ایم یا به کسی ضرری زده‌ایم و می‌خواهیم جبران‌ش کنیم. مفهوم این دیدگاه این است که ما در غیر این دو حالت فقط در قبال خودمان وظیفه داریم و از این طریق به اگوتیزم می‌رسیم. این دو حالت هم به نوعی از خودمان ناشی می‌شوند: در مورد اول بحث درباره‌ی ضرری است که خودمان به دیگری زده‌ایم. در مورد دوم نیز بحث درباره‌ی قولی است که خودمان به دیگری داده‌ایم. در هر صورت مدار و محور تعهدات ما درباره‌ی خودمان است.

نویسنده می‌گوید: ورود به جزئیات این دیدگاه، بیشتر به حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی مربوط است. با این حال حتی اگر بپذیریم که چنین دیدگاهی از نظر فلسفه‌ی سیاسی پذیرفته است، باید بگوییم که این دیدگاه ربطی به خودگرایی ندارد، چون حرف خودگرایی اخلاقی چیزی غیر از این است. خودگرایی اخلاقی می‌گوید: ما فقط در برابر خودمان

¹ Libertarianism

² Egoism

تعهد داریم و حتی اگر به کسی ضرری وارد کنیم، باز هم در برابر او متعهد نیستیم. به عبارت دیگر اگر بتوانیم کاری کنیم که شخص متضرر متوجه ضرری که به او وارد کرده‌ایم نشود، در قبال او تعهد و مسئولیتی نخواهیم داشت. همچنین اگر به کسی قول داده‌ایم که به او صد هزار تومان بدهیم و بعداً متوجه شویم که این کار به ضرر خودمان است، تعهدی نخواهیم داشت. بنابراین خودگرایی اخلاقی هیچ‌گونه تعهدی را نسبت به دیگران نمی‌پذیرد مگر این که این تعهد در راستای منافع خودمان باشد. پس از نظر ایشان استدلال دوم آرن راند^۳ نیز که در کتاب «فضیلت خودگرایی»^۴ مطرح شده است، مورد قبول نیست.

استدلال سوم مدافعین خودگرایی؛ خودگرایی روان‌شناختی

استدلال عمده‌ای که معروف است و همه به آن استدلال می‌کنند، استدلال سوم است. ما یک اگوئیسم اخلاقی داریم که یک نظریه‌ای اخلاقی و هنجاری است و ما را راهنمایی می‌کند تا به دنبال منافع خودمان باشیم و یک اگوئیسم روان‌شناختی داریم که مربوط به بحث روان‌شناختی است. عده‌ای برای حمایت از اگوئیسم اخلاقی از اگوئیسم روان‌شناختی استفاده کرده‌اند؛ به این معنا که فرض کرده‌اند اگوئیسم روان‌شناختی درست است و از درستی آن به درستی اگوئیسم اخلاقی رسیده‌اند.

با این اوصاف باید به دو نکته توجه داشته باشید: اولاً باید به تفاوت اگوئیسم اخلاقی و روان‌شناختی توجه کنید. اگوئیسم روان‌شناختی به عنوان یک نظریه‌ی *factual*، فکت‌ها را توضیح می‌دهد. به عبارت دیگر اگوئیسم روان‌شناختی تحلیلی روان‌شناختی از نحوه‌ی رفتار و انگیزش‌های ما ارائه می‌دهد. اما اگوئیسم اخلاقی یک نظریه‌ی دستوری است؛ به این معنا که به ما می‌گوید چه کار بکنیم یا نکنیم. به عبارت دیگر کاری به این ندارد که ما چه‌طور رفتار می‌کنیم. با این حال کسانی وجود دارند که برای اثبات اگوئیسم اخلاقی به اگوئیسم روان‌شناختی استناد می‌کنند. برهان ایشان برای این مساله چنین است: اگر اگوئیسم روان‌شناختی درست باشد، ما نمی‌توانیم آلتروئیست^۵ باشیم، چون مفاد نظریه‌ی خودگرایی روان‌شناختی این است که همه‌ی انگیزش‌های ما – حتی آن‌هایی که ظاهری دیگرگرایانه دارند – در نهایت به خاطر منافی که به خودمان می‌رسند، به وجود می‌آیند. با فرض درست بودن این نظریه عمل دیگرگرایانه اصلاً از بشر صادر نمی‌شود.^۶ در نتیجه وقتی نتوانیم از لحاظ روان‌شناختی دیگرگرا باشیم، نمی‌توانیم وظیفه‌ی

^۳ Ayn Rand

^۴ The Virtue of Selfishness

^۵ Altruist

^۶ . تامس نیگل در این باره کتابی نام *the possibility of altruism* دارد که در آن می‌خواهد ثابت کند می‌توان آلتروئیست بود.

دیگر گرایانه هم داشته باشیم، چون نمی توان تکلیف به «ما لا یطاق» کرد. وقتی نتوانیم آلتروییست باشیم، تنها گزینه‌ای که برایمان باقی می ماند این است که اگوئیست باشیم.

پرسش: من می توانم با عوض کردن جای اگوئیسم و آلتروییسم، با همین استدلال آلتروییسم را ثابت کنم. به نظرم مقدمات کافی نیستند.



پاسخ: در جملات شرطی اگر شرط را ثابت کنیم؛ مثلاً ثابت کنیم که اگوئیسم درست است، لاجرم این نتایج از آن گرفته می شوند. ما نمی توانیم درستی آلتروییسم را ثابت کنیم و مشکل هم در همین است. اتفاقاً یکی از اشکالات ما نیز به این استدلال همین است که مقدمه‌ی اول ایراد دارد. ایرادش هم این است که چه کسی گفته است اگوئیسم درست است؟ با این همه صورت منطقی استدلال درست است و مشکلی ندارد.

جملات شرطیه در مقدمه‌ی اول و دوم درست هستند. ما در این مقدمات می گوییم: اگر اگوئیسم درست باشد، آلتروییسم درست نیست. ما در این حرفی نداریم. همچنین اگر به لحاظ روان‌شناختی آلتروییسم درست نباشد، تکلیف آلتروییستیک هم نخواهیم داشت. در این نیز تردیدی وجود ندارد. با این حال وضع مقدم که درست بودن اگوئیسم

روان‌شناختی است، اشکال دارد. اشکالش این است که ما برای این مسئله مثال نقض داریم. مثال‌هایی زیادی وجود دارد که در آن رفتارها و انگیزش‌های ما دیگر گرایانه هستند. مثال‌هایی که نمی‌توان به راحتی گفت خود گرایانه هستند و نیاز به اثبات دارند. این مثال‌ها به حسب ظاهر دیگر گرایانه هستند؛ مثلاً شخص خودش را برای دیگری به کشتن می‌دهد. بسیاری از این اشخاص (مثل کمونیست‌ها) نیز اعتقاد دینی ندارند تا به خاطر آخرت و بقای روح‌شان در عالمی دیگر این کار را بکنند. یا مثلاً مادری که به خاطر بچه‌اش فداکاری می‌کند، خیلی از اوقات به این که این بچه قرار است در آینده بزرگ شود و به او منفعتی برساند، توجهی ندارد. ممکن است کسی بگوید بعضی از این اشخاص این کارها را برای مشهور شدن می‌کنند. ما چنین احتمالی را رد نمی‌کنیم ولی این که بگوییم همه‌ی این موارد، این طور هستند، اشکال دارد. با این حال ممکن است پرسید از کجا معلوم این‌ها دیگر گرا باشند؟ مگر ما از درون آدم‌ها اطلاع داریم تا بگوییم انگیزه آن‌ها چیست؟ یکی از راه‌ها شهادت خود فرد است. چه کسی بهتر از خود فرد از درونش اطلاع دارد؟ بسیاری از افراد وقتی در این باره مورد پرسش قرار می‌گیرند، می‌گویند ما صرفاً قصدمان کمک بوده است و قصد دیگری نداشته‌ایم. بله، ممکن است بگوییم بعضی از این افراد دروغ می‌گویند یا دچار توهم و خودفریبی شده‌اند ولی نمی‌توان حکمی کلی داد، چون بر خلاف

به تعبیر مرحوم مطهری بیشتر رفتارهای اخلاقه نشان‌گر وجود عقاید آلتروویسته در نهاد آدمی است.

شواهد خواهد بود. علاوه بر این خود رفتار نیز می‌تواند نشان بدهد که برخی از اعمال دیگر گرایانه هستند. بعضی اوقات ما رفتارهایی را مشاهده می‌کنیم که نه تنها هیچ فایده‌ای را عاید فرد نمی‌کنند؛ بلکه باعث رسیدن خطرها و زیان‌هایی نیز به او می‌شوند. بنابراین با توجه به این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که رفتارهای دیگر گرایانه می‌توانند در نهاد آدمی وجود داشته باشند. نمی‌خواهیم ثابت کنیم که همه‌ی رفتارها دیگر گرایانه هستند. حتی قدیسان اخلاقی نیز چنین نیستند. بلکه صرفاً می‌خواهیم بگوییم آدمیان می‌توانند در این طیف قرار بگیرند. به تعبیر مرحوم مطهری بیشتر رفتارهای اخلاقی نشان‌گر وجود عقاید دیگر گرایانه در نهاد آدمی است.

نویسنده در ادامه می‌گوید اگر شما از اول با این فکر که دیگر گرایی ممکن نیست، ذهنتان را قفل نکرده باشید، به این شواهد اعتنا می‌کنید. اگر کسی از همان اول معتقد باشد که دیگر گرایی ممکن نیست و تمام شواهد را رد کند، اعتقادش خیلی Scientific و علمی نیست. بعضی معتقدند حتی در حیوانات نیز رفتارهای آلتروویستیک وجود دارد. حتی کسانی که تبیین‌های تکاملی از اخلاق دارند؛ یعنی کسانی که رشد اخلاق را در چارچوب نظریه‌ی تکامل توضیح

می‌دهند، معتقدند رفتارهای آلترویستیک در مسیر تکامل انسان هستند؛ به این معنا که این رفتارها به مرور انتخاب‌های بهتری برای بقا به حساب آمده‌اند.

با این حال ممکن است خود‌گرایان در این جا به نکته‌ای عمیق اشاره کنند. نکته‌ای در کتاب‌هایی همچون فلسفه‌ی اخلاق فرانکنا آمده است. این نکته مربوط به همان داستان معروفی است که درباره‌ی آبراهام لینکلن (رئیس جمهور آمریکا) نقل شده است. گفته می‌شود که لینکلن معتقد بوده است آلترویسم درست نیست. روزی او در مسیری به بچه خوکی بر می‌خورد که در جایی گرفتار شده است. او به همراهانش دستور توقف می‌دهد و بچه خوک را نجات می‌دهد و به خاطر نجات دادنش لباس و بدنش آلوده می‌شود. در این هنگام شخصی که مدافع آلترویسم بوده است به او می‌گوید: این رفتار شما رفتاری دیگر‌گرایانه بود. لینکلن در پاسخ به این شخص می‌گوید: «اگر من این کار را نمی‌کردم ذهنم مشغول می‌شد. بنابراین من باز هم این کار را برای خودم انجام داده‌ام.» پس می‌توان گفت این دیدگاه از بررسی امیال درونی و عمیق انسان نشات می‌گیرد. بنابراین امیالی که در ظاهر، ما را به حرکت در می‌آورند، امیالی ظاهری و سطحی هستند که اهمیت چندانی ندارند و آنچه مهم است عمق و ریشه‌ی این امیال است که همیشه خود‌گرایانه است. به عبارت دیگر همین که شما با امیال درونی‌تان - که ذاتان با آن‌ها یکی است - انگیزته می‌شوید، یعنی منافع شخصی (self interest) برایتان اهمیت دارد. وقتی شما برای فرار از اضطراب درونی کاری را انجام می‌دهید، در واقع آن کار را به خاطر خودتان انجام می‌دهید. مشابه این حرف در کلام مرحوم آقای طباطبایی نیز به چشم می‌خورد. ایشان می‌فرمایند: وقتی شما کاری می‌کنید، در انتها به دنبال منفعتی هستید، چون انسان عاقل کاری را بی جهت انجام نمی‌دهد. دستاورد و منفعتی که نصیب شخص می‌شود نیز گاهی از جنس امیال سطحی مثل خوردن و ... است و گاهی طوری است که برای رسیدن به آن منفعت باید با امیال سطحی‌تان مقابله کنید اما در واقع برای رسیدن به میلی درونی‌تر مثل میل به عزت یا آرامش درونی تلاش می‌کنید.

پرسش: این بر خلاف معنای عرفی‌ای است که از خود‌گرایی اخلاقی به ذهن متبادر می‌شود.

پاسخ: بله، ممکن است کسانی بگویند خود‌گرایی به این معنا اشکالی ندارد. باتلر می‌گوید: اگر خود‌گرایی به این معنا باشد، همه‌ی ما خود‌گرا هستیم. در این صورت این خود‌گرایی اصلاً خود‌گرایی مصطلح نخواهد بود. اشکالی هم ندارد که شخص برای پایبند بودن به شرافت و کرامت خودش زندگی‌اش را برای دیگری فدا کند.

نویسنده در ادامه می‌گوید: مشکل این استدلال در مقدمه‌ی دوم است. چه کسی گفته است که هر جا میل ما عمیق‌تر باشد، تحقق بخشیدن به آن در جهت خودگرایی است؟ بله، این میل با من گره خورده است اما ممکن است متعلق این میل دیگری باشد. نباید بین متعلق میل و فاعل آن خلط کرد. آیا امکان ندارد من در درون خود، خواهان رفاه دیگری باشم؟ اتفاقاً این به این معنا خواهد بود که من در عمیق‌ترین لایه‌های درونم نیز به دنبال سعادت دیگران هستم. در واقع اشکال این استدلال این است که به نوعی مصادره به مطلوب است، چرا که اتفاقاً بحث ما همین است و شما نتیجه را در مقدمه آورده‌اید. ما قبول داریم که همه‌ی کارهای ما ریشه در امیال ما دارد و حرف آقای طباطبایی نیز تا این جا



درست است، چرا که اگر من کاری را نخواهم آن را انجام نمی‌دهم. اما این که کاری مطابق میل من باشد به این معنا نیست که متعلق آن نیز به من برمی‌گردد.

دلیل دیگری که در ادامه آورده می‌شود این است که ما اصلی به نام «اصل انتخاب» داریم. اصل انتخاب می‌گوید: هر عاقلی وقتی کاری را انتخاب می‌کند، توقع دارد از این کار سودی ببرد. البته ممکن است به این سود نرسد، اما در مرحله‌ی توقع و تصمیم رسیدن به این سود را در ذهن خود دارد. وقتی توقع شخص از کاری این است که وضعش بهتر شود، معنایش این است که می‌خواهد منفعت خودش را تامین کند. بنابراین هر شخص عاقلی در هر کاری که انجام می‌دهد به دنبال منافع شخصی است و این همان اگوئیسم است.

این استدلال ظاهر خوبی دارد و نسبتاً هم قوی است.^۷ با این همه این استدلال اشکالاتی دارد. اولاً مقدمه‌ی اول این استدلال دچار مشکل است، چرا که در این مقدمه کسانی که **pessimist** (بدبین) و جبرگرا هستند نادیده گرفته شده‌اند. پسیمیست‌ها کسانی هستند که هیچ امیدی به بهبود چیزی ندارند اما به هر حال در این عالم کارهایی می‌کنند. به هر حال حتی بر فرض صدق مقدمه‌ی اول، مقدمه‌ی دوم ایراد دارد. در مقدمه‌ی دوم گفته می‌شود که هر کس در نتیجه‌ی انجام هر کاری می‌خواهد به سودی دست پیدا کند. فرض می‌کنیم که این حرف درست است. با این حال از این که گفته شود این شخص توقع چنین نتیجه‌ای را دارد، نمی‌توان نتیجه گرفت که **aim** و قصدش نیز همین است. به عبارت دیگر بین قصد و نتیجه تفاوت وجود دارد؛ مثلاً ممکن است کسی بداند که بر اثر سخنرانی او تعداد زیادی به خواب می‌روند و توقع این را هم داشته باشد اما آیا قصد او نیز این است که مخاطبانش به خواب بروند؟ به عبارت

دیگر باید بین «لام نتیجه» و «لام غایت» فرق گذاشت. در قرآن کریم می‌خوانیم: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا». «لام» در این آیه برای بیان نتیجه آمده است. ممکن است که من بدانم با کمک کردن به شما آرامشی روحی پیدا می‌کنم اما به خاطر پیدا کردن این آرامش به شما کمک نکنم. اتفاقاً این آرامش روحی را وقتی به دست می‌آورم که چنین قصدی نداشته باشم. اگر

ممکن است که من بدانم با کمک کردن به شما آرامشی روحی پیدا می‌کنم اما به خاطر پیدا کردن این آرامش به شما کمک نکنم. اتفاقاً این آرامش روحی را وقتی به دست می‌آورم که چنین قصدی نداشته باشم. اگر من دغدغهی آلتروویستیکی نداشته باشم، چرا باید از رنج کشیدن دیگران ناراحت شوم؟

من دغدغهی آلتروویستیکی نداشته باشم، چرا باید از رنج کشیدن دیگران ناراحت شوم؟ در همان جریان لینکلن نیز آن شخص از لینکلن می‌پرسد: در صورتی که آن بچه خوک را نجات نمی‌دادید، چرا باید از صدایش ناراحت می‌شدید؟ اگر شما آن بچه خوک را نجات نمی‌دادید، می‌مرد و آن وقت دیگر صدایی وجود نداشت تا شما را اذیت کند. این کدام صدا بود که شما را اذیت می‌کرد؟ آیا این همان صدای تکلیف انجام‌نداده‌ی آلتروویستیکی نبود؟

^۷. در کلام اسلامی نیز یکی از استدلال‌ها در مورد خداوند همین است. متکلمین می‌گویند: اگر خداوند حکیم است معنایش این است که هر کاری انجام می‌دهد برای بهتر شدن وضع خودش است، در حالی که چنین چیزی در مورد خدا معنا ندارد. به همین دلیل اشاعره منکر حکمت خدا شده‌اند و گفته‌اند این ویژگی فقط مخصوص آدمیان است.

نویسنده در ادامه می‌گوید: خلاصه با چنین استدلال‌هایی نمی‌توان خودگرایی را اثبات کرد. اگر کسی می‌خواهد به خودگرایی برسد، باید گزاره‌ی دیگری را نیز اثبات کند: هر وقت توقع شما X است aim شما نیز باید X باشد. گزاره‌ای که قابل اثبات نیست.^۸

در جمع بندی بحث اگوئیزم باید بگوییم مهم‌ترین استدلالی که برای اگوئیزم آورده می‌شود، اگوئیزم روان‌شناختی است. بسیاری به همین استناد کرده و می‌گویند: اصلاً چیزی به غیر از اگوئیزم معنایی ندارد؛ پس باید اگوئیزم اخلاقی را نیز پذیرفت و راه دیگری وجود ندارد. مگر این که بخواهیم همه‌ی تعهدات اخلاقی را کنار بگذاریم. با این حال مشکل در این جاست که اگوئیزم روان‌شناختی درست نیست، چون ممکن است شواهدی که برای آلترویسم آورده می‌شود، مورد مناقشه باشند. چرا که ممکن است این شواهد در عمق خودشان آلترویستیک نبوده و در جهت اگوئیزم باشند.

کلیدواژه‌ها: خودگرایی اخلاقی، خودگرایی روان‌شناختی، دیگرگرایی، انگیزش، لیبرتارینیسم.

^۸. این مطلب در مباحث مربوط به double effects نیز مطرح است؛ مثلاً فرض کنید کسی درباره‌ی سرطان تحقیق ژنتیکی می‌کند و می‌داند که ممکن است از تحقیقاتش در جهت تروریسم بیولوژیکی نیز استفاده شود. اگر قرار باشد با این دانستن‌ها aim را ارزیابی کنیم، خیلی به مشکل برمی‌خوریم. Aim یک چیز است و محاسبات مربوط به نتیجه چیزی دیگر.